

جنیفر راش
صبا ایمانی

تولده دوستانه

مجموعه
تعبیر یافته



نیک^۱

هیچ وقت مثل بقیه از دعا کردن خوشم نمی‌آمد. به اندازه‌ی کافی این کار را خوب انجام می‌دادم، شاید حتی کارم هم عالی بود، ولی از آن خوشم نمی‌آمد. یا شاید بیش از حد خوشم می‌آمد.

سم^۲ فقط در مواقع ضروری دعا می‌کرد. مثلاً برای فرار کردن، زنده ماندن، محافظت کردن. کاس^۳ به دعا کردن به چشم رقصیدن نگاه می‌کرد... همیشه دلش می‌خواست نهایت توانش را نمایش دهد. و اکثر اوقات دلیل این کارش عوضی بودنش بود.

هنگامی که من دعا می‌کردم، عقب‌نشینی برایم سخت می‌شد. یک جرعه از ویسکی‌ام سرکشیدم، آشغال و به دردخور بود، منقبض شدن ماهیچه‌های شکمم را احساس کردم. طاقت بیار، این حرفی بود که سم همیشه می‌زد. شاید هم حرفی بود که قبلاً می‌زد، پیش از آنکه حافظه‌مان را به خاطر برنج^۴

^۱ Nick

^۲ Sam

^۳ Cas

^۴ Branch